

نقد و تحلیل کتاب پیکرگردانی در اساطیر

حسینعلی قبادی*

چکیده

«نقد و تحلیل» آثاری که به نحوی با مباحث و سرفصل‌های دروس دانشگاهی تناظر و تناسب دارند، از مؤثرترین کوشش‌های علمی دانشگاهی می‌تواند به‌شمار آید و از مصادیق بارز اثربخشی نقد ادبی است که برای جامعه فعال علمی یک ضرورت محسوب می‌شود. این «نقد و بررسی‌ها»، افزون بر آشکارکردن ظرفیت‌ها، نقاط قوت و کاستی‌های یک اثر و نشاط فضای علمی را به‌همراه خواهد داشت. موضوع این نوشتار نقد و تحلیل کتاب پیکرگردانی در اساطیر، تألیف منصور رستگار فسایی، چاپ دوم، ۱۳۸۸، از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است.

جستار حاضر نخست، این کتاب را معرفی سپس، پاره‌ای از ظرفیت‌ها و نقاط قوت آن را تحلیل می‌کند. در بخش دوم، به بررسی و نقد کاستی‌های کتاب می‌پردازد و پیشنهادهایی را عرضه می‌دارد که با لحاظداشتن آن‌ها ساختار و محتوای کتاب به کمال نزدیک‌تری می‌شود و رویکردها، استنباط‌ها، و مباحث آن از اتقان بیش‌تری برخوردار می‌شود.

کلیدواژه‌ها: نقد و تحلیل، اسطوره‌های ایرانی، پیکرگردانی، پیکرگردانی در اساطیر.

۱. مقدمه

با این‌که ایران از کهن‌ترین تمدن‌های جهانی است و پیشینه اسطوره‌ای کم‌بدیلی دارد، آثار پژوهشی و تتبعات مستقل ادبی پیرامون ادبیات اسطوره‌ای و ادبیت برآمده از آن بسیار اندک است. به این ترتیب، بازکاوی و پژوهش درباره گذشته اسطوره و کارکرد آن در دنیای معاصر یکی از عمده‌ترین محورهای پژوهش‌های علوم انسانی را در دنیای کنونی تشکیل

* عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس ghubadi.hosein@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۳

داده است. خاستگاه تحقیقات درباره اسطوره گوناگون است؛ از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به رهیافت‌های زیر اشاره کرد:

۱. پژوهندگانی که در پاسخ به عطش دانستنِ رمز و رازهای دنیای کهن و تکمیل اطلاعاتِ مربوط به دوران پیشاتاریخی به پژوهش‌هایی در این باره همت گماشته‌اند (← فریزر، ۱۳۸۸؛ ← ژرار، ۱۳۸۷)؛

۲. دانشمندانی که فقدان معنویت و معناگرایی، بی‌انسجامی اجتماعی، و تنش‌های روانی دنیای فن‌زده امروز را دریافته‌اند و تمایل به اسطوره را به‌منزله گرایش به ساحت فراعقلانی و فرامادی و فوق‌فنزدگی در پیش گرفته‌اند (← الیاده، ۱۳۶۲؛ ← الیاده، ۱۳۷۴)؛

۳. محققان برخی کشورها که تمدن کهن و اسطوره‌هایی اثرگذار و پردامنه دارند، به منظور اثبات هویت تاریخی و قدمت ملیت خود به اسطوره‌پژوهی روی آورده‌اند (← بهار، ۱۳۸۷؛ صفا، ۱۳۸۷؛ صدیقیانی، ۱۳۸۵؛ و ...)

۴. مستشرقانی که با انگیزه‌های پژوهش و تحقیقات علمی بدان پرداخته‌اند (کمبل، ۱۳۷۷؛ کمبل، ۱۳۸۷؛ کوپ، ۱۳۸۴؛ هینلز، ۱۳۸۸؛ کاسیرر، ۱۳۷۷)؛

۵. مادی‌گرایان و ماتریالیست‌هایی که برای اثبات ابطال و مرده‌بودن عصر اسطوره‌ای در این حوزه جست‌وجو کرده‌اند (باستید، ۱۳۷۰؛ اشتراوس، ۱۳۷۶؛ ← برخی مقالات احسان طبری و ...)

۶. مستشرقانی که با رویکردهای غیر علمی و گاه استعماری به این عرصه وارد شده‌اند. قطع نظر از عزیمت‌گاه‌های گوناگون، با رشد و توسعه دانش، مطالعات اسطوره‌شناسانه ابزاری برای بازخوانش و بازفهمی و تبیین وسیع‌تر میراث‌های معنوی، حکمی، دینی، عرفانی، و ادبی واقع شده است.

در عرصه جهانی برای هر یک از شاخه‌های یادشده آثار گوناگونی را می‌توان برشمرد که از حوصله این مقاله خارج است، اما در ایران تحقیقات در همه زمینه‌ها به‌حدی اندک است که به جرئت می‌توان گفت از تعداد انگشتان دست کم‌تر است.

کوشش‌های علمی مهرداد بهار، داریوش شایگان، داریوش آشوری، ابوالقاسم اسماعیل‌پور، بهمن سرکاراتی، ژاله آموزگار، مهین‌دخت صدیقیان، و کنایون مزداپور را مشخصاً می‌توان در زمینه خاص اسطوره‌پژوهی در ایران جای داد. همچنین در حوزه حماسه‌پژوهی آثار علمی محمدتقی بهار، ذبیح‌الله صفا، جلال خالقی مطلق، علی رواقی، عبدالحسین نوشین، منوچهر مرتضوی، محمدامین ریاحی، شاهرخ مسکوب، محمدعلی اسلامی ندوشن، عزیزالله جوینی،

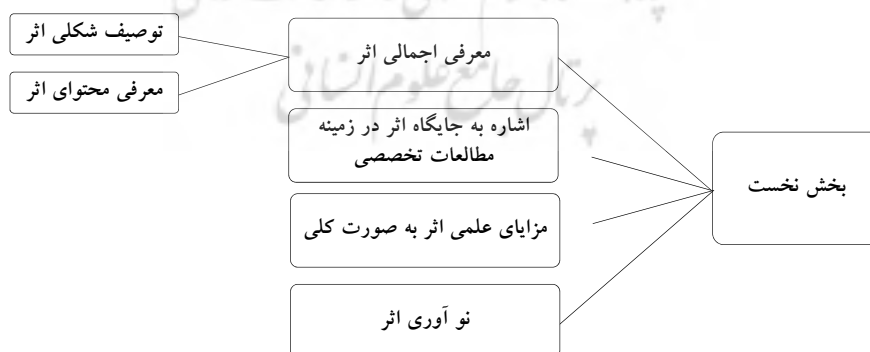
منصور رستگار فسایی، حسین رزمجو، محمدجعفر یاحقی، سجاد آیدنلو و ... در خور توجه است که غیر مستقیم به حوزه اسطوره‌پژوهی مربوط می‌شوند، اما کتاب پیکرگردانی در اساطیر، نوشته رستگار فسایی، را می‌توان اختصاصاً اثری اسطوره‌پژوهانه دانست.

از برخی کوشش‌های سال‌های اخیر نیز باید یاد کرد که عمدتاً رساله‌های دکتری بوده و به چاپ رسیده‌اند؛ از میان آن‌ها می‌توان به اساطیر در تفاسیر نوشته «صابر امامی» اشاره کرد که در پی واکاوی نسبت بین اساطیر و تفاسیر دینی است.

این نوشتار به تحلیل و نقد کتاب پیکرگردانی در اساطیر تألیف منصور رستگار فسایی می‌پردازد و می‌کوشد، با عنایت به زمینه‌های اسطوره‌ای و فرهنگی و ژانرهای ادبی ایرانی و سرشت و سرگذشت ادبیات فارسی، درباره این اثر داوری کند.

از آن‌جا که این کتاب می‌تواند برای تدریس چندین درس در رشته‌های ادبیات، تاریخ، گرایش‌های گوناگون هنر، اسطوره‌شناسی، و مباحث گوناگون نقد ادبی منبعی فرعی یا جانبی به‌شمار آید بنابراین، نقد تفصیلی آن موجه به‌نظر می‌رسد. به لحاظ اهمیت آموزشی، اثر در دو مبحث تفصیلی نقد و تحلیل می‌شود؛ بخش نخست شامل معرفی کتاب، جایگاه آن در حوزه اسطوره‌پژوهی ایرانی، و نقاط قوت و نوآوری‌های آن و بخش دوم، دربردارنده نقد و تحلیل کاستی‌های کتاب است.

پرسش‌های اصلی این جستار این است: کتاب پیکرگردانی در اساطیر تا چه میزان توانسته است به عنوان اثر وفادار بماند و موضوعیت پیکرگردانی در اساطیر را دقیق بشناساند؟ و تا چه میزان به شناخت و تحلیلی متقن از پیکرگردانی‌های اساطیر ایران دست یافته است؟ در متن مقاله به این پرسش‌ها پرداخته و سرفصل‌های مباحث این مقاله در دو نمودار نشان داده خواهد شد.



نمودار ۱. بخش نخست مباحث مقاله



نمودار ۲. بخش دوم مباحث مقاله

۲. بخش نخست

۱,۲ معرفی اجمالی

۱,۱,۲ توصیف شکلی اثر

نام اثر: پیکرگردانی در اساطیر؛

تألیف: منصور رستگار فسایی؛

تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛

چاپ اول: ۱۳۸۳؛

چاپ دوم: ۱۳۸۸؛

قطع: وزیری؛

تعداد صفحات: ۴۸۳؛

شمارگان چاپ اول: ۲۰۰۰ نسخه؛

شمارگان چاپ دوم: ۵۰۰ نسخه.

نگارنده کتاب را در هفده فصل سامان بخشیده است.

۲,۱,۲ معرفی محتوای اثر

موضوع این کتاب توصیف دگردیسی‌های اساطیر ایرانی با عناصر فرهنگ، عرفان، ادبیات، و هنر ایران‌زمین است. در این ترکیب‌پذیری‌ها اساطیر با بار مفهومی تازه‌ای ظهور کرده‌اند.

با این‌که محور اصلی این کتاب نشان‌دادن جابه‌جایی‌ها و دگرگونی‌های اساطیر ایرانی در پهنه ادبیات و فرهنگ ایران است، نویسنده در کنار آن به تحولات اساطیر چند تمدن عمده با دیرینه‌ای کهن از جمله یونان، روم، هند، و مصر نیز پرداخته است.

از دیدگاه مؤلف، پیکرگردانی‌های اساطیری (metamorphoses و transformation)، «آئینه آرزوهای انسان» بیان شده است و «دامنه تمنیات، عقده‌ها، ارزش‌ها، خلاقیت‌ها، و راه‌حل‌سازی‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی را نشان می‌دهد» (رستگار فسایی، ۱۳۸۸: پانزده). معنای پیکرگردانی «تغییر شکل ظاهری و ساختمان و اساس هستی و هویت قانونمند شخص یا چیزی با استفاده از نیروی ماوراءالطبیعی است که این امر در هر دوره و زمانی غیر عادی به‌نظر می‌رسد» (همان: ۴۳)

نویسنده با پردازش مباحثی پر دامنه و تفصیلی و ذکر شواهدی گسترده از لابه‌لای متون ادب فارسی و متون سایر کشورهای جهان، دگردیسی و تبدلات اسطوره‌ها را معرفی می‌کند.

۲,۲ اشاره به ارزشمندی اثر در زمینه مطالعات تخصصی زبان و ادبیات فارسی و ظرفیت بین‌رشته‌ای اثر

این کتاب از چند وجه در زمینه مطالعات تخصصی اسطوره‌شناسی و ادبیات قهرمانی ایران و جهان دارای اهمیت است:

الف) نبودن این مقوله در ادب فارسی و کمبود منابع دانشگاهی ایرانی در این حوزه تخصصی؛

ب) جامعیت مباحث کتاب از حیث پرداختن به همه وجوه دگرذیسی اسطوره‌های ایرانی تقریباً از آغاز تا رسمیت یافتن ادب فارسی و اوج و شکوه آن؛

ج) عرضه یک‌جا و یک‌پارچه اطلاعاتی پر دامنه و تطبیقی در حوزه‌های گوناگون پیکرگردانی و تاریخ تحول اسطوره‌ها؛

د) اظهارات تخصصی در بیش‌تر صفحات آغازین کتاب. این نکته نشان‌دهنده آن است که نویسنده این اثر از نادر استادان زبان فارسی به‌شمار می‌آید که از پراکنده‌کاری و ورود به حوزه‌های تخصصی متعدد پرهیز کرده و در زمینه اسطوره‌شناسی و تحقیق در متون حماسی متمرکز شده است. حاصل دانش و تجربیات طولانی تحقیق و تدریس مؤلف در حوزه اسطوره‌ها و حماسه‌های ایرانی در این اثر جلوه‌گر شده و به مؤلف برای ورود به این حوزه با قلمی توانا و سخته کمک کرده است.

نویسنده بیش از ۳۰ سال سابقه تدریس درس‌هایی را در زمینه شاهنامه و متن‌های حماسی فارسی در کارنامه خود دارد و پیش‌تر حداقل هفت کتاب و بیش از بیست مقاله به طور مستقیم درباره حماسه و اسطوره‌های ایرانی و چندین اثر مرتبط با موضوع به‌سامان رسانیده است؛

ه) مؤلف کوشیده است در حد توان از اطلاعات و منابع بین‌رشته‌ای برای پردازش جامع‌تر مباحث استفاده کند؛

و) این مقوله از ضروری‌ترین مباحث تدریس درس «متون قهرمانی و حماسی» در مقطع دکترای زبان و ادبیات فارسی است. برای فهم برخی متون عرفانی، ادب عیاری، حتی ادب تعلیمی نیز به جد کمک خواهد کرد. افزون بر آن برای تدقیق در برخی مباحث رشته‌های تاریخ، هنر، مردم‌شناسی، تمدن‌شناسی، حتی باستان‌شناسی، و ادیان و عرفان نیز سودمند است. تدریس درس حماسه در مقطع دکترای ادبیات فارسی با کمک

این مطالب و مباحث غنی‌تر و جامع‌تر خواهد شد. بنابراین، این‌گونه مباحث یا این کتاب جایگاهی انکارناپذیر و سودبخش در رشته ادبیات فارسی دارد.

۳,۲ مزایای علمی اثر

- الف) جنبه تخصصی و تمرکز بر مبحث ویژه پیکرگردانی؛
ب) ساختارمندی و ترسیم شاکله و اجزای اثر از طریق عرضه فهرست تفصیلی تقریباً دقیق؛
ج) جرئت مؤلف در انتخاب نام اثر و تألیف در حوزه‌ای که در ایران تقریباً بی‌سابقه بوده است؛
د) جامعیت بخش‌هایی از مباحث و تجمیع و تلفیق و پردازش اطلاعات گوناگون بر محوریت موضوعی خاص؛
ه) طرح نکات نو و عالمانه؛
و) تسلط نویسنده بر مباحث گوناگون ادب فارسی، ادب اسطوره‌ای و حماسی، و سیر دگرگونی‌های آن؛
ز) بازتاب اطلاعات تطبیقی و بین‌المللی نویسنده؛
ح) روانی و یک‌دستی نثر.

۴,۲ نوآوری اثر

نوآوری در طرح مباحث و نگرش‌های جدید در حوزه تخصصی این کتاب درخور توجه است. شواهد زیادی برای این گفته در جای‌جای کتاب وجود دارد. از جمله:

۱,۴,۲ فهم نوآورانه از کارکرد اسطوره‌های جهان امروز

هرگز از خود سؤال کرده‌ایم که چرا واقعیت‌های زندگی آرزومندانۀ انسان تکامل یافته و پیشرفته امروز، این همه به آرمان‌های هزاران‌ساله انسان اساطیری نزدیک است؟ آیا برخی از آن‌چه ما آن را حاصل علم و هنر و فرهنگ معاصر می‌شناسیم، بر مبنای جهان‌بینی، خیالات و افسانه‌های انسان کهن شکل نگرفته است و دنیای واقعیت‌شناس ما بر بنیان بینش‌های کهن اسطوره‌پردازان دیرینه‌سال بنا نشده است؟ (همان: سیزده).

۲,۴,۲ تحلیل نوآورانه از نامیرایی اسطوره‌ها

اسطوره‌ها یکی از میراث‌های کهن ملت‌هاست که همیشه در ناخودآگاه جمعی جوامع حضور دارد و باورمندان آن با اعتقاد و صمیمیتی سرشار آن را پذیرفته‌اند و این اسطوره‌ها را از نسلی به نسلی منتقل ساخته‌اند و حتی وقتی بدن اسطوره‌ها بی‌اعتقاد شده‌اند به‌نوعی آن را در زندگی خود و نیازهای مداوم خویش حاضر یافته‌اند و به آن تداوم بخشیده‌اند. بدین معنی که ناخودآگاه جمعی اقوام، گه‌گاه آن را به خاطر آورده و تجدید حیات کرده است و به همین جهت، آن اسطوره حتی تحت تأثیر عواملی در روزگاران بعد، به‌نوعی، مطلوب و محبوب واقع شده و جایی برای یادآوری در ذهن آیندگان پیدا کرده است (همان: ۱۶).

۳,۴,۲ کارکرد فرازمانی و فراکای اسطوره و تداوم حیات آن در ادبیات معاصر فارسی

هر اسطوره‌ای در طول زمان با پیوندی خاص نیازهای مختلف دوران‌های حیات آدمی را به هم می‌پیوندد و طبعاً دچار گسیختگی و اضمحلال نمی‌شود و با دوران ظهور خود و ادوار بعد در ارتباطی لفظی، معنوی و داستانی هماهنگ قرار می‌گیرد و در انطباق با شرایط و خصوصیات تازه زندگی، با گذشته، حال و آینده، رابطه و هم‌وندی معنایی یا لفظی یا نمادین برقرار می‌کند که همین امر به حیات آن تداوم می‌بخشد. برای مثال اگرچه ممکن است امروزه ما 'دیو' را باور نداشته باشیم و روایات و اسطوره‌های مربوط به آن را افسانه یا از عجایب و اقوال باورنکردنی بشناسیم، اما در بسیاری از متون ادبی، داستانی، مقالات و کتب مختلف دینی و فرهنگی نمونه‌های فراوانی از کاربرد این کلمه را در معانی و مفاهیم مختلف می‌بینیم که حتی مظاهر سیاسی و اجتماعی دوران ما را در شعر شاعرانی همچون اخوان ثالث و دیگران بازگو می‌کنند (همان: ۳۱).

علاوه بر موارد یادشده، شواهد دیگری نیز برای نوآوری اثر وجود دارد. از جمله:

- خوانش اسطوره‌ای پاره‌ای از متن‌های کهن (← همان: یازده، دوازده)؛
- تحلیل متمایز نویسنده درباره جلوه‌های ژانر حماسه عرفانی در *مهابهاراتا* (← همان: ۱۰)؛
- تحلیل داستان کیخسرو از منظر ظرفیت ژانر حماسه عرفانی (← همان: ۲۱، ۲۲)؛
- اشاره به شعور مرموز هستی (← همان: ۷۰، ۷۱)؛
- اسطوره خودشناسی و هویت (← همان: ۴۲)؛
- استمرار کارکرد اسطوره در طی تاریخ جهان معاصر (← همان: ۴۹)؛
- تبیین توقف‌ناپذیری کارکرد اسطوره (← همان: ۶۷، ۶۸، ۶۹)؛

- توجه مؤلف به کارکردهای فرهنگی و بومی گرایانه اسطوره در تاریخ ایران (← همان: ۲۰، ۲۵، ۲۶)؛
- تحلیل‌های تطبیقی میان متن‌های اسطوره‌ای، حماسی، و عرفانی (← همان: ۷-۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ...).

۳. بخش دوم (بررسی و تحلیل کاستی‌های کتاب)

پیش از هر چیز، نگارنده این جستار از محضر منصور رستگار فسایی عذرخواه است؛ یقیناً آثار ارزشمند ایشان در حوزه ادب حماسی ایران بر گردن این قلم حقی فراوان دارد و چندین دهه است که در کلاس‌ها، کتاب‌ها، و مقاله‌های نگارنده ارزشمندی و اعتبار علمی آثارشان گوشزد می‌شود. بیم آن است که با نوشتن این نکات خاطر عاطف آن فرزانه آزرده شود، اما گشاده‌نظری و سنجیه علمی ایشان مایه جرئت نگارنده در نوشتن این سطور است. در هر حال چشم به بخشش وی داریم. امید می‌رود این بررسی به پای علاقه‌مندی به موضوع، اهمیت و جایگاه این مبحث در رشته ادبیات فارسی، و باور به ارزش علمی اثر گذاشته شود.

۱،۳ ضرورت افزودن مبحثی با عنوان: تمهیدات، چهارچوب نظری، و منطق پژوهش

در وضعیت فعلی، در کنار نقاط قوت اثر، پایه نظری کتاب سرگردان و مباحث آن نابسامان و بدون تکیه‌گاه و فاقد منطق نظری است. به همین سبب، در این اثر انسجامی به چشم نمی‌خورد و همه مباحث بر محور نظریه‌ای معین نمی‌چرخد. این نابسامانی به حدی است که در پاره‌ای مطالب تناقض و تباین به چشم می‌خورد.

اگر نویسنده توانا مبانی نقد کهن‌الگویی و رهیافت هرمنوتیک را اساس مباحث نظری قرار می‌دادند، از مباحث نظری مربوط به شعور کیهانی و مسئله هم‌ذات‌پنداری برای تبیین مسئله کمک می‌گرفتند، از سوی دیگر به نظریه تبدیل و انطباق [جای‌گشت] (displacement) در کتاب تحلیل نقد (فرای، ۱۳۷۷: ۱۶۵) توجه می‌کردند، و از دیدگاه نقد اسطوره‌ای و بر پایه چهارچوب نظری نقد کهن‌الگوها شالوده کتاب را پی می‌ریختند،

بسیاری از مباحث بی‌شیرازه و جزیره‌ای فعلی آن سامان مرکزی پیدا می‌کرد و از پراکندگی وضعیت موجود رها می‌شد. اگرچه مؤلف محترم بسیار جزئی و حاشیه‌ای به اصل پیوند منطق پیکرگردانی اسطوره‌ها اشاره داشته است و به‌رغم آن‌که در صفحه ۶۹ عنوانی برای این مقوله اختصاص داده است، اما در متن این صفحات حتی یک بار هم از «کهن‌الگو» سخنی به‌میان نیاورده است. درحقیقت کتاب اصلاً چهارچوب نظری ندارد.

شاید به سبب همین نقصان بنیادی باشد که افقی برای کتاب معرفی نشده است. سؤالی معین و فرضیه‌ای مشخص در آن به‌چشم نمی‌خورد تا منهج و مسیر نظری تحقیق را روشن کند. چنین موضوعی بدون کمک‌گرفتن از رهیافت هرمنوتیک و نظریه شعور کیهانی و بناشدن بر پایه نقد کهن‌الگویی نمی‌تواند دارنده منطق تحقیق و چهارچوب نظری و روشمند باشد.

۲,۳ ضرورت افزودن مبحثی با عنوان «هدف تألیف»، «روش پژوهش»، «چرایی مباحث ساختار کتاب»، و «تعریف مفاهیم کلیدی»

در هیچ جای اثر از این چهار تمهید واجب سخنی به‌میان نیامده است؛ فقط در صفحه پانزده پیش‌گفتار بسیار کوتاه و غیر مستقیم و مبهم چنین آمده است:

آن‌چه در این کتاب خواهید خواند، بی‌آن‌که همه موارد و مثال‌های اساطیری را دربر داشته باشد و یا ادعای نتیجه‌گیری قطعی را در سر ببروراند، گزارشی است از واقعیتی عمده که پیکرگردانی‌های اساطیری را به‌عنوان آئینه آرزوهای انسان مطرح می‌کند تا دامنه تمینات، عقده‌ها، ارزش‌ها، خلاقیت‌ها، و راه‌حل‌سازهای اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی انسان را نشان دهد و خواننده را تماشاگر خلقت‌های خواندنی و یگانه‌ای قرار دهد که انسان اساطیری هوشمندانه برای رفع نواقص هستی ارائه کرده است تا همه بتوانند از این مجمل حدیثی مفصل برخوردارند (رستگار فسایی، ۱۳۸۸: پانزده).

در سراسر پیش‌گفتار از پرداختن به مقوله‌های بسیار بنیادی تبیین هدف، روش‌شناسی، سخن‌گفتن از چرایی‌گزینش، و ترتب سرفصل‌ها، و ... خبری نیست، اما برعکس غلبه احساسات، عواطف، و سمت‌گیری انشایی بر استدلال و بیان روشن‌گر و روشمندانه مشهود است.

افزودن مبحثی مستقل با عنوان «تعریف مفاهیم» در چنین اثری ضرورتی مضاعف دارد. با عنایت به این‌که اثر حاضر کاملاً تخصصی و بر محور یک مبحث ویژه در حوزه

اسطوره‌شناسی متمرکز است و اصطلاحات فنی فراوان و شبکه‌ای از مفاهیم ویژه اسطوره‌شناسی را دربر دارد، لازم بود که نویسنده فاضل مبحثی مستقل را برای تعریف و تبیین اصطلاحات تخصصی اثر اختصاص می‌داد؛ زیرا در وضعیت فعلی، خواننده تاحدودی سرگردان است و برای دریافت کامل مقصد مؤلف باید به جای جای کتاب به صورتی پراکنده مراجعه کند تا ارتباط شبکه این مفاهیم را دریابد و گاه نیز، به علت روشن نبودن مرزهای مفاهیم، متن مبهم و مقصد نویسنده پنهان است.

افزون بر آن، چنین نقیصه و کمبودی فهم مطالب برخی فصول یا مباحث را مشکل می‌کند. شاید یکی از دلایل هم‌پوشانی مباحث فصل‌ها یا رعایت‌نشدن ترتب منطقی و نبود رابطه طولی میان مباحث نیز همین کاستی باشد.

فقدان مبحث تعریف مفاهیم و روشن‌نشدن مرزها و وجوه تمایز مفهوم‌های کلیدی موجب شد که مؤلف در اثنای مباحث میانین یا پایانی کتاب، در حین استدلال برای اثبات جزئیات مباحث، و نقل شواهد و استنادات مجبور شود به تعریف پاره‌ای از مفاهیم بپردازد یا نسبت و مرزهای آن‌ها را با یک‌دیگر توضیح دهد. برای نمونه بحث «اسطوره و ادبیات و هنر» که در فصل چهارم آمده است باید در فصل اول و در ذیل گفتار «تعاریف مفاهیم و اصطلاحات فنی و اختصاصی این اثر» می‌آمد.

۳،۳ ضرورت افزودن مبحثی با عنوان «شبکه مفاهیم کلیدی مرتبط با پیکرگردانی»

برای چنین اثری که موضوع آن کاملاً تخصصی است و عمیقاً با مجموعه‌ای از مفاهیم معین علمی درهم تنیده است، افزودن عنوان «تبیین ارتباط پیکرگردانی با مفاهیم بنیادی اسطوره‌شناسی» ضرورت تام دارد. از جمله بنیادی‌ترین این مفاهیم می‌تواند چنین گزینش شود:

۱. کهن‌الگوها؛ ۲. ادبیت؛ ۳. نمادها؛ ۴. بن‌مایه‌ها و موتیف‌ها؛ ۵. کیهان‌نگری و وجه معرفت‌شناختی اسطوره؛ ۶. ارتباط پیکرگردانی با کیهان‌وارگی آدمی و تحول مستمر کائنات؛ ۷. شعور کیهانی و کیهان‌شناختی اسطوره‌ها و شعور مرموز کائنات و طبیعت و هم‌ذات‌پنداری انسان اسطوره‌ای با آن‌ها؛ ۸. نظریه «جابه‌جایی» تبدیل و انطباق اسطوره (فرای)؛ ۹. سیالیت جوهره زیبایی‌شناختی در اساطیر؛ ۱۰. اسطوره و نشانه‌شناسی؛ ۱۱. اسطوره و انسان‌شناسی (حداقل دلالت‌های انسان‌شناسانه و پیکرگردانی اسطوره‌ها)؛ ۱۲. پیکرگردانی و مردم‌شناسی و آئین و مناسک‌شناسی؛ ۱۳. اسطوره و ادب عیاری؛ ۱۴.

حوزه‌ها و عناصر پیکرگردانی و مرز آن با دیگر تحولات و تبدلات و به‌ویژه مرز آن با تأویل و رهیافت هرمنوتیک و غیره.

به نظر می‌رسد بلا تکلیفی و تکرار و تداخل‌های برخی مباحث کتاب، نتیجه روشن نکردن اقسام پیوند «پیکرگردانی» با مفاهیمی از این دست بوده که خود معلول کم‌توجهی به چهارچوب نظری معین است.

۴,۳ تکمیل پایه‌های نظری و روش‌شناسی کتاب با تأکید بر وجه ادبیت (literariness) به منزله رکن زیبایی‌شناسانه متن‌های اسطوره‌ای، به‌ویژه هم‌دوشی دگرگونی‌ها و دگردیسی نمادها با اسطوره‌ها

بی‌توجهی اثر به نقش و جایگاه ادبیت در پیکرگردانی اساطیر به طور خاص و مجموعه زیباشناختی متن اساطیری، به‌ویژه در حوزه نمادها، به کتاب لطمه زده است. این لطمه به‌حدی است که خواننده سرگردان می‌ماند که آیا نگارنده درصدد است که صرفاً به لایه معرفت‌شناختی و مضمونی آثار اسطوره‌ای بپردازد و تحولات و تطورات آن‌ها را نشان دهد یا اصولاً باور ندارد که لایه زیبایی‌شناختی متن‌های اساطیری عامل تحول‌پذیری و پیکرگردانی می‌شود.

شاید به سبب همین ضعف روش‌شناختی و سست‌بودن پایه نظری اثر است که نویسنده، به عوض دریافت صحیح از ذهنیت و بُعد زیبایی‌شناسی اسطوره‌ها، به تقلید از برخی پوزیتیویست‌های اسطوره‌ستیز ناخواسته در دام آنان افتاده و اسطوره را با جهان‌بینی هم‌مرز دانسته است (همان: ۳۵-۳۹). در حالی که، اگر به وجه عقلانی و لایه استدلالی و جست‌وجوگری‌های واقع‌گرایانه در اسطوره پرداخته شود، با رسمیت‌یافتن، ریاضی‌وارشدن، و قدسی‌ندانستن متن‌های اسطوره‌ای باید به پایان عمر و مرگ آن‌ها قائل شد؛ زیرا اسطوره‌ها برای استدلال و بر پایه استدلال و دلیل عقلانی شکل نگرفته‌اند که با روش‌های تجربی علمی و تحصیل‌گرایی بتوان آن‌ها را تحلیل کرد. بلکه عوامل اصلی تکوین متن‌های اسطوره‌ای دغدغه‌های آدمی و اضطراب‌ها، نیازها، عواطف، آرزوها، و چالش‌هایی بوده که بشر همواره با آن‌ها رویارویی داشته است و کاوش برای غلبه بر آن‌ها همراه با باور به قدسیت و از طریق عاطفه و خیال‌انگیزی شاعرانه بوده است.

به همین سبب اسطوره‌ها استعداد تغییر تصویر و پیکرگردانی پیدا کرده‌اند. لزوم

پررنگ کردن ابعاد زیبایی‌شناختی، به‌ویژه ادبیت متن در ماهیت پیکرگردانی، و نقش تعیین‌کننده آن بدیهی به‌نظر می‌رسد. نویسنده در تبیین دلایل دگرگونی‌های تصاویر اسطوره‌ای فرصتی کافی مصروف نکرده است و سراسر کتاب از این نظر کاستی دارد.

از میان عناصر ادبیت متن‌های اسطوره‌ای، از همه برجسته‌تر عنصر نماد است و هیچ اسطوره‌ای نیست که نمادین نباشد. جای پرداختن به وجه نمادین اسطوره و صور گوناگون آن در این کتاب کاملاً خالی است و اثر را از مسیر اصلی آن که باید بر مبنای دانش‌های ادبی و اصطلاحات و مفاهیم نقد ادبی و عناصر ادبیت متن باشد به راه فرعی حوزه معنایی منحرف کرده است.

در حقیقت، منطق بنیادین اثر میان سهم اندیشه‌ای و معرفتی با سهم زیبایی‌شناسی در دگرگونی‌های آن در دوران است و بسیاری از فصل‌ها و مباحث از این دیدگاه بلا تکلیف‌اند.

۵,۳ لزوم تعمیق تحلیل‌ها و جلوگیری از هدر رفتن کوشش‌ها و استنادات فراوان متن

در بسیاری از صفحات با تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌هایی روبه‌رو می‌شویم که به‌نظر می‌رسد عموماً، از سر شتاب‌زدگی یا دریافت اشتباه نویسنده است که بعضاً آشکارا نتیجه‌ای ناهم‌خوان با تمهیدات نظری مؤلف و مفاد استنادات وی را در پی داشته است. در مجموع، می‌توان در چند شاخه این موارد را بررسی کرد:

۱,۵,۳ ضرورت پرهیز از دریافت کلی اشتباه از متن یا بسنده کردن به کلی‌گویی

مؤلف در فصل سوم با عنوان «پیکرگردانی و هدف‌های آن در اساطیر» پس از بحث نظری بسیار اجمالی و ناقص به تبیین مصادیقی از آن‌ها پرداخته، که صرف‌نظر از تسامحاتی که در تشخیص بسیاری از آن‌ها به‌چشم می‌خورد، مبحث شماره ۱۴ را به «سخن‌گفتن با حیوانات و گفت‌وگو کردن با آن‌ها» اختصاص داده است.

نخست، باید به این پرسش پاسخ گفت که آیا «سخن‌گفتن با حیوانات» مصداق پیکرگردانی است؟ یعنی از آغاز اسطوره‌ها چنین نبوده است؟ برعکس هر چه از عمر اسطوره‌ها می‌گذرد و به عصر حماسه نزدیک می‌شویم این بن‌مایه کم‌تر می‌شود و جلوه آن اندک است؟

دوم، باید تفکیک شود که این امر تا چه حد در متون اصیل اساطیری آمده است، مانند مصادیق متعدد سخن گفتن با عناصر طبیعت یا حیوانات (همان: ۱۲۱-۱۲۲)؛ و تا چه میزان در تفسیر تصورات اسطوره‌پردازان و گزارش‌گران نسل‌های بعد را شامل بوده است و آنان این‌گونه تأویل کرده‌اند؟

سوم، این مسئله مهم ریشه در اصلی بنیادی‌تر در دنیای اسطوره‌ای دارد و آن هم مقوله شعور کیهانی و شعور مرموز طبیعت است که مغفول مانده است. محقق محترم می‌باید در مبحث شبکه مفاهیم بنیادین مرتبط با پیکرگردانی مستقلاً به آن می‌پرداخت.

چهارم، نویسنده به وجه تأویلی عارفان در متون صوفیانه و عرفانی توجه نکرده است. مثلاً، «خر» را که نماد جسم و ابلهی و خواهش‌های کوتاه‌نظرانه جسمانی می‌دانستند (تاجدینی، ۱۳۸۳: ۳۳۵) نگارنده کتاب حاضر به نقل از آثاری عرفانی همچون رساله قشیریه آن را «پیکرگردانی اسطوره‌ای گفت‌وگو با حیوانات ذکر کرده است» (رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۱۲۳، ۱۵۰-۱۵۳، ۱۵۸، ۱۹۸ به بعد).

تمیز قائل نشدن میان «مسخ» و «پیکرگردانی» از کاستی‌های دیگر کتاب است (همان: ۲۰۷-۲۱۰، ۲۰۴، ۲۵۸)؛ در حالی که، در متن تغییر ماهیت انسان است نه صورت آن و حتی در تصویر ادبیت متن نیز تغییر و دگرگونی صورت رخ نداده است.

۲,۵,۳ اظهارات متناقض

در صفحه ۲ و ۳ کتاب، محقق گرامی بی‌آن‌که به خاستگاه متعارض م. لینهارت عنایت داشته باشد، که شهودباوران و بر پایه باورمندی به قدسیت اسطوره است و تاحدودی به دیدگاه امثال فریزر نزدیک است، آن را با نگرش مادی امثال لوی اشتراوس و رژه باستید و مالدینوفسکی همسان می‌پندارد و می‌خواهد نتیجه‌ای یکسان از نظرگاه آنان استنتاج کند.

در صفحه ۱۳ بدون آن‌که استنادی در کار باشد، مؤلف، تقریباً در حکم جمع‌بندی مباحث و اظهارات خود، می‌نویسد:

اصولاً اسطوره جهان مذاهب منسوخ ملت‌های کهن است که شاید دیگر کسی را به صورت 'خودآگاه' بدان اعتقادی نباشد، اما در رفتارهای ناخودآگاه فردی و جمعی 'ملت‌ها آشکار و جلوه‌گر می‌شود (همان: ۱۳).

اگر چنین باشد پس هم با بنیاد نظری نوشتن چنین کتابی در تعارض و تناقض است، اصلاً تألیف همین کتاب پیکرگردانی در اساطیر عبث خواهد بود، هم با نظر عموم

اسطوره‌شناسان که اسطوره را انعکاس ضمیر ناخودآگاه جمعی خوانده‌اند (ویلفرد و دیگران، ۱۳۷۰: ۱۷۲)، و هم با نظر و تأکید مکرر خود مؤلف در همین اثر ناهم‌خوان است. در همین کتاب آمده است:

اسطوره در واقع الگو، نمونه نوعی، اسوه، و عین ثابت هر رفتار و کردار معنی‌دار آدمی است که باید همواره تجدید و تکرار شود تا اعمال انسانی 'معنی' یابد (رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۱).

در جایی دیگر نوشته است:

آنچه اسطوره‌سازان کهن و باورمندان صمیمی آنان صادقانه می‌اندیشیدند و بیان می‌کردند و می‌پذیرفتند، گرچه گاهی از حیث دریافت و نتیجه‌گیری‌ها مورد باور ما نیست، اما همین که به نوعی صورت وقوع می‌یابد و شدنی می‌کند، به وجد می‌آییم و می‌پذیریم که انسان کهن نیز جاهل و خیال‌پرداز نبود و به کابوس‌ها و اضطراب‌های بی‌ثمر دچار نمی‌شد. او نیز از اعماق زمین تا اوج آسمان را با هوشمندی و درایت می‌نگریست و نتایج را در داستان‌هایش که آئینه آرزوها و رازهای او بودند، باز می‌گفت و ما در این آئینه که آن را 'دل' یا 'شعور' انسان اسطوره‌ساز می‌نامیم، می‌توانیم خلاقیت‌های انسان کهن و راه‌حل‌جویی‌های او را بشناسیم و یقین کنیم که او نیز همچون ما هوشمندانه هستی را می‌شناخت و نشان می‌دهد که بسیاری از بیش‌های اساطیری، همگون و همسان با موقعیت‌های خطیر انسان در جهان مادی و معنوی و عکس‌العملی متناسب در برابر مسائل مهم و همیشگی هستی انسان است (همان: چهارده و پانزده).

باز ایشان در جایی دیگر از این کتاب بر این باورند که:

در اسطوره و شعر و هنر ما با آفرینش دنیایی پرتحرک و به دور از سکون و وقفه، ولی خسته از نظم دل‌گیرکننده معمول جهان سروکار داریم که واکنش‌های روانی خاص ما را طلب می‌کنند (همان: ۱۶).

و در همین اثر به نقل از ویلفرد و دیگران می‌آورد:

اساطیر، ماهیتاً جمعی و مشترک هستند، آن‌ها قوم یا ملتی را به رفتارهای درونی و معنوی خود پیوند می‌زنند و اسطوره را بیان مفهوم عمیق پیوستگی احساس و عمل و تمامیت زندگی می‌دانند و آن را عاملی زاینده و پویا در سراسر جامعه بشری می‌شناسند که با پیوندزدن گذشته به حال و آینده، علایق و انگیزه‌های روحی و فرهنگی زمان را در می‌نوردد (همان).

به‌ویژه اگر به این گزاره‌ها توجه شود، ناهم‌خوانی و تعارض سخن اول نویسنده عیان‌تر می‌شود:

وقتی اسطوره‌های کهن از رونق پیشین افتاده‌اند، همچنان به‌کار می‌روند و بازسازی می‌شوند

و با بار معنوی تازه‌ای ذهن مردم را به پیام خود جلب می‌کنند. به همین دلیل، هر اسطوره در طول زمان با پیوندی خاص، نیازهای مختلف دوران‌های حیات آدمی را به هم می‌پیوندد و طبعاً دچار گسیختگی و اضمحلال نمی‌شود... در انطباق با شرایط و خصوصیات تازه زندگی، با گذشته، حال و آینده رابطه و همانندی معنایی یا لفظی یا نمادین برقرار می‌کند که همین امر به حیات آن تداوم می‌بخشد (همان: ۳۱).

بنابراین تناقض در اظهارات و نتیجه‌گیری‌ها مسجل به نظر می‌رسد.

۳,۵,۳ دریافت واحد از مقدمات و مبادی نظری متفاوت و گاه متباین

این نقیصه در مباحث نظری کتاب فراوان است. به نظر می‌رسد علت عمده آن نداشتن چهارچوب نظری مشخص و ترسیم‌نکردن ارتباط پیکرگردانی با شبکه مفاهیم کلیدی مرتبط با آن است.

نگارنده طی صفحات ۱-۲۶ و ۳۲-۴۲ با وجود عرضه بحث‌های تفصیلی و استنادات متعدد در باب تعریف اسطوره، اختلاف دیدگاه‌ها و سرچشمه‌های فکری تعریف‌کنندگان اسطوره را روشن نمی‌کند و مجموعه نظرگاه‌های متعارض را برای رسیدن به یک جمع‌بندی واحد و دادن تصویر یگانه در تعریف اسطوره کنار هم قرار می‌دهد. گویی آجرهایی ناساز و لغزنده برای ساختن یک بنا به‌کار گرفته شده‌اند که هر آن امکان فروریختن دیوارهای آن وجود دارد.

مؤلف طی این تعریف می‌کوشد به هر طریق ناممکن عقاید اسطوره باورترین کسان، را با دیدگاه‌های متعارض آن از جمله: دیدگاه‌های مادی، باورمندان به اصالت علم و مارکسیست‌هایی که مخالف اسطوره در مفهوم باورمندی معنوی آن بوده‌اند یکجا در کنار هم بنشانند، در هر حالی که یکی درصدد است رأیت اسطوره را برافراشته نگه دارد و دیگری می‌خواهد آن را به زیر کشد.

برای نمونه، این مبحث نظری در باب اسطوره از متن کتاب بررسی می‌شود: نویسنده ارجمند از ابتدای تعریف اسطوره، در صدر سخن، گفتار الیاده را نقل می‌کند و با نقل از سخن مترجم (جلال ستاری) به نقل گفتار دوم الیاده روی می‌آورد، مجدد به سخن ستاری برمی‌گردد و بدون کم‌ترین توجه به مبانی و مبادی دیدگاه مادی‌گرایانه و روش پوزیتیویستی و منتقدانه یا حداقل اصالت علمی رژه باستید که کاملاً ناهم‌خوان و ناسازگار با نظرگاه الیاده است، آن را در طی سخن وی و در محور عمودی معنایی آن به‌کار می‌برد؛ و با نقل قولی پشت سر هم از منابع دیگر و مجدداً باستید، سخن ناسازگار و متفاوت دیگری از

کلود لوی اشتراوس [از پیروان مارکسیسم] را می‌آورد و، بدون طرح و ابتکار، مداوماً از دیگران نقل قول می‌کند؛ به فریزر می‌رسد و بدون آن‌که تمایز دیدگاه «ادبیت مدار» فریزر را با نظرگاه «اصالت علمی» امثال باستید و ... بیان کند، در ادامه بدون بیان هیچ ضرورتی به سراغ سخن پیرو مارکسیسم دیگری به نام مالینوفسکی می‌رود و با نقل مضمونی کاملاً متناقض و ناسازگار از او، بحث را پی می‌گیرد.

گویی این نظرگاه متباین مالینوفسکی را، یعنی «اسطوره نمودار عملی دین بدوی و خرد اخلاقی است» (همان: ۳)، مؤید اظهارات و استنادات پیشین خود می‌انگارد و در ادامه که مشخص نیست به چه دلیل و با چه تناسب و ترتیب منطقی به سراغ فرهنگ آکسفورد (Oxford) می‌رود و باز بدون طبقه‌بندی مباحث و بدون مرزبندی، سخنی از یونگ دربارهٔ اسطوره نقل می‌کند. در ادامه با بی‌تناسبی تمام، سخن الکساندر کراپ را می‌آورد و اصلاً نتیجه‌ای نمی‌گیرد، و بدون عرضهٔ جمع‌بندی از بیان این مطالب به سراغ مبحثی جدید می‌رود. به نظر می‌رسد نمی‌توان از آن همه دیدگاه‌های متعارض جمع‌بندی معین و روشمند به دست داد.

۴,۵,۳ باستگی بازخوانی عنوان فصل‌ها، به‌ویژه عنوان هفتم و تجدید نظر در متن این فصل
 به نظر می‌رسد در فصل هفتم خلط مبحثی صورت گرفته باشد. شاید این تخلیط گریبان‌گیر کل کتاب نیز شده و بنیاد اثر را تا حدی ضعیف کرده باشد. به‌ویژه دربارهٔ فصل هفتم «فره‌مندان و پیکرگردانی‌های آن‌ها» می‌توان گفت: تحلیل دربارهٔ تصویرپردازی ادیبان، نویسندگان، متفکران، و اندیشه‌ورزان دربارهٔ این پدیده‌های اساطیری (فره‌مندان) باید عوض شود، یعنی همان نظریهٔ فرای و کارکرد اقتضایی اسطوره‌ها (فرای، ۱۳۷۷: ۱۶۵) معیار تحلیل برای این مقوله نیز قرار گیرد. به دیگر سخن، این اضطراب یا بحران یا مسئلهٔ اجتماعی است که متحول و دگرگون می‌شود و برای یافتن راه خروج از بحران هر چندگاه به سراغ جوهرهٔ اسطوره می‌آید و نیاز دگرگون‌شدهٔ خود را به اسطوره عرضه می‌کند و به‌نوعی از آن حاجت می‌طلبد، و در لاک اسطوره فرو می‌رود و با آن یکی و یگانه می‌شود تا آن را دگرگون کند یا دگردیسی کند و اسطوره‌ای جدید را بسازد. به‌ویژه در عصر جدید و ظهور بحران‌های گوناگون و فقدان معنویت، که بسیاری از رویکردها به اسطوره، رویکردی حاجت‌مندانه است. می‌توان از این منظر تاحدودی حوزه‌هایی از ادبیات مدرنیستی و پست‌مدرنیستی را تحلیل کرد و می‌توان این را از دلایل رجوع مجدد نویسندگان به اسطوره

دانست (قاسمزاده و قبادی، ۱۳۹۱: ۳۱-۶۳؛ آزاد، ۱۳۸۴: ۲۴).

در توضیح مطلب یادشده می‌توان گفت: دلیل این تنوع و تفاوت رویکردها به اسطوره در طی تاریخ اقتضائات اجتماعی بوده که نیازهایی را پدید آورده و آن نیازها اسطوره‌طلب شده است؛ از جمله بروز بحران نفی معنی موجب نوعی روی‌آوری به اسطوره شده است، یعنی مراجعه به اسطوره برای مقابله با نفی معنی و همین اقتضای جامعه بوده که گاه با اسطوره ستیزه کرده است؛ مانند قرون هجدهم و نوزدهم و دوران غلبه عقل و غلبه پوزیتیویسم. پس در این موقعیت‌ها، این زمینه‌های اسطوره‌هاست که دچار پیکرگردانی می‌شوند. در حالی که، عناصر تصویرگرایانه و خیالی آن‌ها دست نمی‌خورد، بلکه این تقاضاگر و تقاضای مخاطب و خواهند اجتماعی است که مسئله‌اش عوض می‌شود و گاه به اسطوره پناه می‌برد؛ زیرا اسطوره همیشه مرکزیت‌گرا، امیدآور، باورمند به معناداری عالم، هدمندی خلقت، شکوهمندی آفرینش، و قدسی بودن آفرینش‌گر بوده است و آدمی نیازمندانه به سراغ اسطوره می‌آید.

از این رو می‌توان گفت: اسطوره‌ها نشانه‌ها و رمزگانی هستند با جوهره‌ای از زیبایی سیال و نامیرا و نمادین و در عین حال آمیخته با آن لایه‌های معرفتی؛ پس می‌توان عنوان «پیکرگردانی» را با «سیالیت ادبیت اسطوره‌ای» پیوند زد؛ این در حالی است که مؤلف کتاب پیکرگردانی در اساطیر این سیالیت نامیرای ادبیت و زیبایی‌شناختی را فراموش کرده است. از این دیدگاه، شاید بتوان پیکرگردانی اسطوره را «زایش مجدد و حیات سیال» خوانش کرد؛ نه آن‌که تغییرپذیری درونی اسطوره را انتظار داشته باشیم؛ چراکه بعضی از عوامل تحول در پیکرگردانی اساطیر خود اساطیر نیستند، بلکه تصورات، خیال‌پردازی، ادبیت‌ورزی، و اندیشه‌ورزی انسان‌هایی است که اساطیر را خلق کرده و همین انسان مؤلفه‌های آن را به اقتضای نسل‌های گوناگون تغییر داده است. به‌ویژه در عصر حاکمیت فلسفه و منطق اندیشیدن قاعده‌مند که جایگزین وجه معرفتی اسطوره‌ها شده است، فقط «ادبیت» و جوهره ساخت و بافت زیبایی‌شناسی است که به اسطوره‌ها امکان تغییر رنگ و تصویر عطا می‌کند نه این‌که ذات آن‌ها از درون تغییر کند و این تحول درونی و معرفتی را بتوان پیکرگردانی نام نهاد. بنابراین، دست کم آن است که کل فصل هفتم باید از این دیدگاه واریسی و دگرگون شود.

از این روی، آنچه در فصل هفتم آمده نشان‌دهنده آن است که مؤلف به ماهیت تفاوت میان دگرگونی‌ها و دگردیسی‌ها در تصویرسازی‌های متن‌های اسطوره‌ای و

عرفانی عنایت نداشته است؛ یعنی در حالی که از دیدگاه‌های معرفت‌شناختی دگرگونی‌های متون صوفیانه بیش‌تر مربوط به تغییر درونی و نفسانی قهرمان اثر است و منظور آفرینش‌گر متن عرفانی آن نیست که «انسان» واقعاً «خدا» می‌شود، بلکه منظور آن است که بشر، به دلیل پشت‌سرنه‌اندن مراحل سلوک و نفی رذایل از درون خویش و طرد اعمال و رفتار حرص‌آمیز و پست، به لحاظ نفسانی و روحی خداگونه می‌شود. در حالی که، در متون اسطوره‌ای واقعاً فکر می‌کردند برخی انسان‌ها خدا می‌شوند و برخی خدایان انسان؛ و از این دست تغییرات، اما در این فصل و همچنین در فصل پنجم، قیاس میان وجه معرفتی اساطیری با وجه معرفتی عرفانی و صوفیانه اشتباه به‌نظر می‌رسد. آنچه در متن‌های اسطوره‌ای و عرفانی همسان و گاه مشترک است بُعد ادبیت و زیبایی‌شناختی در هر دو دسته از این متن‌هاست نه اشتراک در نظام اندیشگانی. به‌ویژه آن‌که از جهت معرفت‌شناسی و شناخت‌شناسی، متن‌های صوفیانه گاه آگاهانه و با طرح قبلی و بر پایه یک نظام معین (به‌ویژه در آثار ابن عربی و پیروانش) طراحی می‌شود، اما مؤلف بدون اشراف به دستگاه فکری امثال ابن عربی و بدون عنایت به این تباین‌ها مصادره به مطلوب کرده و بر همین اساس، نتیجه‌گیری و استناد کرده است (رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۱۵۲، ۲۰۱، ۲۰۴).

مؤلف، بدون در نظر داشتن دانش تفسیر و اطلاعات قرآنی، حتی مسخ قرآنی را در زمره پیکرگردانی به‌شمار آورده است [!]. (همان: ۷۴، ۲۰۴). دریافت‌های ایشان از تذکرة الاولیاء بدون توجه به وجه تأویلی دیدگاه عطار یا بی‌توجهی به وجه تأویلی ماهیت نفس از دیدگاه ابن عربی و بدون عنایت به منطق قرآن کریم، شباهت نفس بدکار برخی آدمیان تباه‌اندیش را به معنای پیکرگردانی فرض کرده است (همان: ۷۳).

۵.۵.۳ ضرورت حضور مبتکرانه مؤلف در متن

از ابتدایی‌ترین لوازم یک اثر بدیع یا تحقیق دست اول که باید با بیان نوآورانه یک دیدگاه و یا تبیین مسئله‌ای تازه همراه شود، حضور غیر منفعلانه نویسنده در متن است. در این کتاب، به‌ویژه فصل‌های اول تا چهارم، مؤلف محترم عموماً پس از نقل قول‌های مکرر و پشت‌سرهم گاه اظهار نظر می‌کند.

گاه نقل قول‌ها به‌حدی طولانی و به دنبال هم می‌آید که نمی‌توان نظر نویسنده را در انبوه استنادات و شواهد جست‌وجو کرد؛ این استنادها و نقل قول‌ها چون سیلی

خروشان نویسنده را با خود می‌برد و مؤلف محترم چندان به تحلیل و دسته‌بندی مفاهیم نمی‌پردازد. برای نمونه، صفحات ۱-۴ مطلقاً چنین وضعیتی دارد، صفحات ۴، ۷، و ۶۵ نیز چنین‌اند، در صفحه ۴ به‌نظر اینجانب اصلاً صورت مسئله و ابعاد آن درک نشده است. صفحات ۸ و ۹ کمابیش دچار چنین نقصانی‌اند، صفحات ۱۳ و ۱۴ نیز کماکان همان ضعف را دارند.

در صفحات ۱۸ و ۱۹ موضوعی بسیار مهم و اساسی با عنوان «اسطوره در جهان امروز» مطرح شده، اما هم متناقض و سطحی هم بسیار اندک و نارساست.

۶,۳ ضرورت روشن ساختن مرز گزینش، استناد، ترجمه، و تألیف در برخی مباحث و فصل‌ها

اگرچه فصل‌ها، مباحث، و صفحات اثر نشان‌دهنده آن است که بسیاری از گفتارهای کتاب نتیجه تحقیق و انعکاس نظر خود نویسنده یا بعضاً استناد، نتیجه‌گیری، و نقد و بررسی ایشان است، در عین حال در برخی مباحث، به‌ویژه فصل‌های ۹، ۱۰، و ۱۱ یعنی «پیکرگردانی اساطیر یونان و روم، هند و مصر»، کاملاً رنگ و مایه ترجمه دارد. یا آن‌که مرزهای ترجمه با تألیف در آن‌ها روشن نیست؛ در برخی صفحات، به‌ویژه فصل آغازین کتاب، نیز نقل قول‌ها به‌حدی است که کمابیش به ترجمه شباهت پیدا می‌کند و از این جهت نیز مرز میان نقل، نقد، ترجمه، و استناد روشن به‌نظر نمی‌رسد.

۷,۳ ضرورت تصحیح لغزش‌ها و تدقیق در برخی دریافته‌ها از مآخذ متن

مؤلف در صفحه ۲۷، از سر شتاب‌زدگی، پادافراه خطا و بزه برخی انسان‌ها را که به فرمان الهی مجازات شده‌اند و در نص صریح قرآن درباره آنان سخن رفته و بدان تصریح شده است پیکرگردانی تلقی کرده است. در همین صفحه، در ادامه مصادیق پیکرگردانی آورده است: «پیکرگردانی انسان به بوزینه» و در عین حال آن را به قرآن کریم (بقره: ۶۵) ارجاع داده است (رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۲۴۷)؛ و در صفحه ۲۸، به نقل از قرآن کریم (اعراف: ۱۶۶) و تفسیر نسفی، دریافتی اشتباه مشابه فهم لغزنده یادشده داشته است (رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۴۲۸).

در صفحه ۴۳۰ نیز عیناً همین اشتباه تکرار شده است: به نقل از قرآن کریم (مائده: ۶۰)، تنبیه و مجازات الهی گناه‌کاران و تبدیل آنان به بوزینگان و خوکان را پیکرگردانی

تعبیر و در صفحه ۴۰۶ معجزه ناقه صالح را پیکرگردانی معرفی کرده است! (رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۴۰۶، ۴۳۰).

اگر سخن از بازتاب‌های تصویرگرانه و زیبایی‌شناسانه آن به همراه شرح و تفسیر شاعران یا ادیبان بود، شاید توجیه می‌داشت؛ مثلاً می‌نوشت: «شاعران و ادیبان و هنرمندان این‌گونه از این معجزه خیال‌پردازی و طبع‌آزمایی کرده‌اند»، اما عین معجزه را نمی‌توان پیکرگردانی دانست. مثل کوبیده‌شدن مرغ به فرمان الهی به دست حضرت ابراهیم (ع) و پراکندن آن‌ها بر سر چهار تپه و مجدداً زنده‌شدن اجزا و تبدیل شدن به مرغ با معجزه و اراده الهی، مثل به فرمان آمدن حیوانات نزد حضرت سلیمان (ع) یا مارشدن عصای موسی (ع).

در صفحه ۴۳۱ از قول کتاب *قصص الانبیاء*، درباره تبدیل و تکون آدم به فرمان خدا از نطفه به خون، از خون به گوشت، و از گوشت به استخوان، و ... مصداق پیکرگردانی دانسته شده که آشکارا خلط مبحث آن روشن است (همان: ۴۳۱).

در کل تحلیل و تفسیر و فهم ایشان از معجزه حق در خلقت آدم، همین تخلیط به چشم می‌خورد (همان: ۳۸۱-۳۸۴).

همچنین، لقب «اسد» را برای حضرت علی (ع) ذیل مبحث «پیکرگردانی انسان به شیر» آورده است (همان: ۴۳۲). این لغزش در فصل آخر، مصادیق فراوانی دارد که جملگی از شتابزدگی ویژه مؤلف در این فصل حکایت می‌کند.

اگر نویسنده محترم با فضل و دانشی که در وی سراغ است با تدقیق داوری می‌داشت، فرق میان «لقب» با «پیکرگردانی» روشن‌تر می‌شد.

تشخیص تمایز میان حوزه پیکرگردانی در نقاشی‌ها و تصویرگری‌های ادبی و ادبیت متحول‌شونده در متن‌های اسطوره‌ای و تأویلات عرفانی چندان دست‌نیافتنی به نظر نمی‌رسد و دریافت فرق میان تحقق اراده الهی هنگام جزادادن به اعمال گناه‌کاران با پیکرگردانی اساطیری دشوار نیست؛ در حالی که متن از کم‌تأملی‌ها رنج می‌برد.

در صفحه ۴۰۵، تفسیر «پیکرگردانی از فرشته» مستند به نص قرآن شده که آشکارا خلط مبحث است. مسئله «پریان و مستندکردن آن به قرآن» در صفحات ۳۹۰، ۳۹۵، و ۳۹۷ نیز چنین است.

۸,۳ ضرورت روشن کردن منطق ساختار کتاب (ترتیب فعلی مباحث اثر یا

جابه‌جایی سرفصل‌ها

در نگاه اول، شالودهٔ مباحث کتاب طبیعی به‌نظر می‌رسد، ولی با مطالعهٔ بیش‌تر و درک بی‌توازی و کم‌ارتباطی گفتارها با یک‌دیگر، تطویل برخی مباحث (از جمله فصل اول) و کوتاهی برخی دیگر از فصل‌ها، و حضورنداشتن متبکرانهٔ مؤلف در متن نوشتار و منطق چیدمان آشکار می‌شود. برای نمونه، مبحث «پیکرگردانی در ادبیات و هنر» را که در فصل چهارم قرار داده است، مناسب نیست و طبیعی به‌نظر می‌رسد که جایش در فصل اول باشد؛ حتی مباحث فصل دوم هم از فصل اول جدا و مستقل نیست، بلکه بدان پیوسته است.

همچنین بهتر می‌بود فصل دوازدهم تا پانزدهم در ادامهٔ مطالب فصل اول و دوم فعلی می‌آمد یا یک‌پارچه می‌شد. معلوم نیست چرا مبحث «خدایان یونانی»، «هندی»، و «مصری» (فصل نهم الی یازدهم) میان مباحث «پیکرگردانی مار، اهریمن» (فصل نهم) و «پیکرگردانی و آفرینش مادی» (فصل دوازدهم) آمده است؟ و اساساً چرا فصل‌های مستقل را به خود اختصاص داده است. منطقی‌تر بود که با هم ادغام می‌شدند.

در صفحه ۱۹، پس از بیان ابعاد مختلف و سیر تاریخی اسطوره و بیان عنوان اسطوره در جهان امروزی، ناگهان با عنوان «تولد اسطوره‌ها» روبه‌رو می‌شویم که آشکارا با نظام ترتیب علمی و منطقی مباحث مغایرت دارد (همان: ۱۹).

۹,۳ ضرورت ادغام برخی از فصل‌ها

فصل سیزدهم (سه صفحه)، فصل چهاردهم (هفت صفحه)، و فصل پانزدهم (یازده صفحه) دارد؛ در حالی که، بقیهٔ فصل‌ها عموماً میان بیست صفحه تا ۴۰ صفحه را شامل است. آیا بهتر نبود فصل سیزدهم، چهاردهم، و پانزدهم که موضوعاً با هم نزدیک‌ترند ادغام می‌شدند و جمع این سه فصل که ۲۲ صفحه بیش‌تر نیست، با هم جمع می‌شد؟ همچنین بهتر است فصل نهم، دهم، و یازدهم با هم ادغام شوند.

حتی اگر یک مرور اولیه در فهرست مطالب هم صورت گیرد، روشن می‌شود که ساختار کتاب باید دگرگون شود. برای نمونه، «منطق پیکرگردانی» باید به دنبال «پیکرگردانی چیست»؟ قرار گیرد و همهٔ آن‌ها در «فصل اول» ذیل عنوان «تعریف مفاهیم» بیاید.

«انعطاف‌پذیری و تأثیر و تأثر اسطوره‌ها» باید در اصل بحث «پیکرگردانی چیست؟» و «ویژگی‌های پیکرگردانی» ادغام شود.

فصل‌های دوم و سوم یک مجموعه و یک مبحث به‌نظر می‌رسند بهتر می‌بود ادغام می‌شدند و با فصل چهارم، حتماً در یک فصل جمع می‌شدند. «پیکرگردانی انسان» حتماً پس از «پیکرگردانی خدایان» قرار می‌گرفت.

به‌نظر می‌رسد برای مطلوب‌شدن ساختار کل کتاب، بعد از فصل اول (کلیات، و مفاهیم و روش‌شناسی)، این اثر شامل چهار قسمت باشد. فصل دوم «پیکرگردانی اسطوره‌های ایرانی»، فصل سوم «پیکرگردانی اسطوره‌های سایر ملل»، و فصل چهارم «پیکرگردانی‌های مشترک» بیان شود و سرانجام در فصل آخر تلفیق و تحلیل آن‌ها صورت گیرد.

۱۰,۳ فقدان تدقیق در بسیاری از عنوان‌ها و مباحث

دقت در عنوان‌بندی و حجم قسمت‌هایی از کتاب می‌توانست درجه ارزشمندی کتاب را بالا ببرد. در این جا قسمتی از این بی‌دقتی‌ها بررسی می‌شود.

دقت در مباحث و شواهد فصل هفدهم «اسطوره‌های ترکیبی» محقق را به این نتیجه می‌رساند که اصل «اسطوره‌های ترکیبی» خود، حاصل مرحله یا مراحل از پیکرگردانی یا سیالیت اسطوره‌ای است؛ بنابراین، طبعاً می‌باید جزء مصداق‌های دیگر فصول مرتبط ثبت و مشمول سایر تقسیم‌بندی‌های فصل‌های پیشین می‌شد. به‌نظر می‌رسد که این اصطلاح در مجموعه بافتار (context) پیکرگردانی جایی نداشته باشد، زیرا بررسی و تحلیل «ترکیبات» جزو مباحث و مقولات دانش دستور و زبان‌شناسی است نه پیکرگردانی.

در پیکرگردانی اصالت موضوعیت بحث و مسئله اصلی بر محور تبدلات و تحولات تصویرگری‌هاست که خواه به صورت ترکیبی و خواه به صورت غیر ترکیبی ظهور کرده باشد. با عنایت به نکته یادشده به طرح و تبیین آن‌ها در یک بحث مستقل نیازی نیست و عموم شواهد این گفتار نیز یا با شواهد فصل‌های پیشین تداخل و هم‌پوشانی دارند یا از دیگر پیکرگردانی‌ها نتیجه می‌شوند.

همچنین تعبیر «اسطوره: پدیده‌ای جامع و مانع»، در صفحه ۲۵ به بعد، علمی و دقیق به‌نظر نمی‌رسد.

در پاره‌ای موارد بی‌تناسبی میان عنوان و حجم مطالب دیده می‌شود که بهتر است اصلاح شود. به چند نمونه از این بی‌تناسبی‌ها اشاره می‌شود:

۱. «مرگ اسطوره‌ها» کم‌تر از یک صفحه (اندکی از صفحه ۲۴ و یازده سطر از صفحه ۲۵)؛
۲. «اسطوره در جهان امروز» حدود یک صفحه (قسمتی از صفحات ۱۸-۱۹)؛
۳. «انعطاف‌پذیری اسطوره»، که می‌توانست یکی از بنیادی‌ترین مباحث در پیوند با موضوع کتاب باشد، حدود یک صفحه (قسمتی از صفحات ۳۹-۴۰)؛
۴. «تأثیر و تأثرات اسطوره‌ها» حدود نیم صفحه (از صفحه ۴۰۲) که بحثی با اهمیت برای این کتاب می‌توانست محسوب شود.

۱۱,۳ بررسی انسجام متن

نوشتار در برخی از مواضع منسجم نیست. گزاره‌ها و بندها (پاراگراف‌ها) به‌ویژه در بخش‌های مباحث نظری (در فصل‌های اول، دوم، بخش آغازین فصل سوم، و صفحه ۱۹۸ به بعد در فصل ششم) ارتباط طولی متعین و استواری با هم ندارند. مخصوصاً فصل اول از این جهت نامنجم‌تر است.

برای نمونه از همان صفحه نخست از فصل اول، مقصود نویسنده ناروشن است. این ضعف همچنان تا پایان مبحث مشهود است. در سراسر این فصل یا مباحث آن، خواننده نمی‌تواند متوجه شود که تعریف خود مؤلف محترم از اسطوره چیست و چرا ایشان آن همه نقل قول مقید یا آزاد را پشت‌سرهم آورده است؟ حتی ارتباط طولی و تدرجی و به مقصد رساننده میان انبوه استنادات هم به چشم نمی‌خورد.

بی‌انسجامی متن در فصل‌های آغازین و مباحث نظری آن‌جا آشکارتر می‌شود که خواننده حتی اگر بارها آن‌ها را بخواند، قادر نخواهد شد که غرض نویسنده را از میان آن همه نقل قول‌های پشت‌سرهم و غیر مبتکرانه و استنادات متوالی دریابد.

افزون بر آن برخی مباحث با نقل قول خاتمه پیدا می‌کند و فاقد اظهار نظر و جمع‌بندی است؛ در حالی که، اگر با اظهار نظر و نتیجه‌گیری همراه بود، می‌توانست موجب انسجام بخشی متن شود.

در صفحه ۱۳، ارتباط طولی معنی در پاراگراف‌ها آشکارا ضعیف و نامشخص و بدون قاعده و دور از انتظار است، همین کاستی از صفحه ۱۱-۱۵ ادامه پیدا می‌کند و این مشوش‌بودن در صفحه ۱۹ آشکارتر است که آن‌جا بحث مهم اسطوره در جهان امروز در دو صفحه آن هم ناقص رها شده است.

در صفحه ۱۹، معلوم نیست چرا مبحث «تولد اسطوره‌ها»، پس از «اسطوره در جهان امروزه»، «اسطوره اروپا»، «اسطوره و ناخودآگاه جمعی»، و ... قرار گرفته است. در حالی که، به نظر می‌رسد می‌باید برعکس باشد، در صفحه ۲۴ بدون هیچ نتیجه‌گیری معین مبحث تولد اسطوره‌ها رها شده است.

پیشنهادهایی کلی برای تقویت انسجام متن:

۱. کوتاه‌تر کردن برخی نقل قول‌ها؛
۲. مرتبط‌تر کردن گفتارها و مباحث؛
۳. روشن‌تر کردن دلیل نقل قول و پیوند مأخذ با جریان‌های اسطوره‌شناسی؛
۴. شروع نکردن مباحث با نقل قول؛
۵. تلخیص نقل قول‌های طولانی؛
۶. حضور مبتکرانه و پررنگ‌تر نویسنده در متن؛
۷. تلخیص کتاب و حذف مباحث غیر ضروری و نامرتبط و حذف مباحث غیر استدلالی و مغالطه‌آمیز.

۴. نتیجه‌گیری

این کتاب از مصادیق بارز آثاری است که غث و سمین دارد. نقاط ضعف و قوت بسیار در آن به چشم می‌خورد که شرح آن در حلدّ مجال این جستار گذشت. به سبب نوآورانه بودن و پیشناز بودن موضوع اثر در پاسخ به نیازهای حوزه ادبیات حماسی و اسطوره‌ای ایران، با وجود همه کاستی‌های برشمرده شده، این اثر ارزشمند است. بایسته است مجموعه مباحثی که در آن درباره قرآن کریم و ادبیات عرفانی اظهار نظر شده، حذف شود. در صورت اعمال اصلاحات، می‌توان وجود چنین مبحث یا کتابی را در مجموعه سرفصل‌های درس تحقیق در متون حماسی و قهرمانی مقطع دکتری ادبیات فارسی مناسب دانست. همچنین، می‌توان آن را برای چندین رشته دیگر و مطالعات بین‌رشته‌ای این حوزه که در متن نقد آمده است، توصیه کرد.

منابع

قرآن کریم.

- اشتراوس، کلودلوی (۱۳۷۶). *اسطوره و معنا*، ترجمه شهرام خسروی، تهران: نشر مرکز.
- الیاده، میرچا (۱۳۶۲). *چشم‌اندازهای اسطوره*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- الیاده، میرچا (۱۳۷۴). *اسطوره، رؤیا، راز*، ترجمه رؤیا منجم، تهران: فکر روز.
- آزاد، راضیه (۱۳۸۴). «اسطوره و ادبیات پسامدرن»، *فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی*، ش ۷.
- باستید، روژه (۱۳۷۰). *دانش اساطیر*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۷). *پژوهشی در اساطیر ایران*، ویراسته کتابیون مزدپور، تهران: آگه.
- تاج‌دینی، علی (۱۳۸۳). *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا*، تهران: سروش.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۸). *پیکرگردانی در اساطیر*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زرار، شالیان (۱۳۸۷). *گنجینه حماسه‌های جهان*، ترجمه و توضیح علی اصغر سعیدی، تهران: چشمه.
- صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۸۵). *فرهنگ اساطیری - حماسی ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۷). *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: امیرکبیر.
- فرای، نورتراب (۱۳۷۷). *تحلیل نقد*، ترجمه صالح حسینی، تهران: نیلوفر.
- فریزر، جیمز جرج (۱۳۸۸). *شاخه زرین، پژوهشی در جادو و دین، ویرایش و مقدمه از رابرت فریزر*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگه.
- قاسم‌زاده، سیدعلی و حسینعلی قبادی (۱۳۹۱). «دلایل گرایش رمان‌نویسان به احیای اساطیر»، *فصل‌نامه ادب‌پژوهی*، ش ۲۱.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۷۷). *فلسفه و فرهنگ*، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کمبل، جوزف (۱۳۷۷). *قدرت اسطوره*، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- کمبل، جوزف (۱۳۸۷). *قهرمان هزارچهره*، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد: گل آفتاب.
- کوپ، لارنس (۱۳۸۴). *اسطوره*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ویلفرد، ال. و دیگران (۱۳۷۰). *راهنمای رویکردهای نقادانه*، ترجمه زهرا مهین‌خواه، تهران: اطلاعات.
- هینلز، جان راسل (۱۳۸۸). *اساطیر ایران*، ترجمه اسماعیل قهرمانی‌پور، تهران: سمیر.

منابع دیگر

- الیاده، میرچا (۱۳۸۴). *اسطوره بازگشت جاودانه*، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: طهوری.
- الیاده، میرچا، پ. شول، ف. اوتلی، و دیگران (۱۳۸۸). *اسطوره و آئین از روزگار باستان تا امروز*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: اسطوره.
- بهار، مهرداد (۱۳۹۰). *از اسطوره تا تاریخ*، گردآوری ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: چشمه.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۸۷). *زبان و اسطوره*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: مروارید.
- هینلز، جان راسل (۱۳۷۵). *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.